

Incompatible Mindset: the culture of compromise among political elites in modern history of Iran

Abstract

Relationships between political elites, due to their various aspects, are of great importance in political sociology. However, in Iran's modern history studies, such relationships are reduced to personal traits and characteristics and do not pay attention to structural aspects. This paper is focused on elites compromise in modern history of Iran and addresses questions including: whether the elites relationships are based on a specific model or not?. why elites couldn't stay committed to their alliance after achieving the primary aims and always after a short cooperation, there is a big gap among them?. For answering these questions, two opposite situations should be distinguished: movement situation and partly-democratic situation. The results reveal that coalition has always occurred in a non-democratic and movement situations. In fact, a common enemy, that often is the governed elites, makes the alliance imperative to reach goals for opposite elites. In contrast, rival elites have never compromised when faced weakened enemy, a situation which would have resulted in a partly-democratic situation. The most important reasons of non-compromised state in post-movement or partly-democratic situation are: the nature of coalition, ideological gaps between elites, elites' power resources and elites' network of connections, and political culture of elites' incompatible mindset.

Key words: Political Elites, Elite Conflict, Power Resources, Incompatible Mindset, Modern Iran.

ذهنیت سازش‌ناپذیر: نگاهی به فرهنگ مصالحه سیاسی نخبگان در ایران معاصر

تاریخ دریافت: ۱۶/۳/۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴/۶/۱۴۰۱

محمد یزدانی‌نسب^۱سالار کاشانی^۲

چکیده

روابط و مناسبات نخبگان سیاسی در ایران معاصر بیشتر به ویژگی‌های شخصیتی نخبگان تقلیل داده شده است تا شرایط و زمینه‌های ساختاری. در این مقاله روابط و مناسبات نخبگان در ایران معاصر با تاکید بر وجه مصالحه آن بررسی شد. سوالات مقاله عبارتند از: آیا می‌توان الگوی مشترکی در مناسبات نخبگان در ایران معاصر شناسایی کرد؟ چرا نخبگان سیاسی ایران معاصر پس از هر نوع همکاری و ائتلاف، و رسیدن به مقصود اولیه، گرفتار شکاف شدند و نتوانستند ائتلاف را تداوم بخشند؟ برای پاسخ به این سوالات، دو زمینه را از یکدیگر تفکیک کرده‌ایم: شرایط جنبشی و شرایط نسبتاً دموکراتیک. نتایج نشان می‌دهند در تاریخ معاصر ایران ائتلاف همواره در بستری غیردموکراتیک و در شرایط جنبشی رخ داده است. وجود دشمنی مشترک که غالباً متشکل از نخبگان حاکم است شکل‌گیری ائتلاف را میان نیروهای سیاسی مخالف اجتناب‌ناپذیر می‌کند. در شرایط نسبتاً دموکراتیک و غیرجنبشی که در آن قدرت دشمن مشترک تضعیف شده است، نخبگان رقیب تن به مصالحه با یکدیگر نمی‌دهند. مهمترین عوامل تبیین‌کننده عدم مصالحه یا عدم تداوم ائتلاف در وضعیت پساجنبشی عبارتند از: ماهیت ائتلاف، شکاف‌های ایدئولوژیک نخبگان، منابع قدرت و سازمان نخبگان و ذهنیت سازش‌ناپذیر در فرهنگ سیاسی.

کلمات کلیدی: نخبگان سیاسی، تضاد نخبگان، منابع قدرت، ذهنیت سازش‌ناپذیر، ایران معاصر

^۱استادیار گروه جامعه‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید بهشتی (تهران، ایران) m.yazdani.n@gmail.com

^۲پژوهشگر پسادکتری در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

در مطالعه روابط نخبگان ایران معاصر، آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد تقلیل روابط به ویژگی‌های شخصیتی نخبگان سیاسی و غفلت از شرایط و زمینه‌های ساختاری شکل‌دهنده‌ی روابط نخبگان است. برای مثال، ماروین زونیس (۱۹۷۱)، در کتاب «نخبگان سیاسی ایران»، نگرش نخبگان سیاسی ایران را مبتنی بر بدگمانی سیاسی، بی‌اعتمادی فردی، ناامنی آشکار و استعمار بین شخصی می‌داند (Zonis, 1971, 133-140) ولی تبیینی ساختاری از این روابط ارائه نمی‌کند. در اینجا قصد داریم با نگاهی ساختاری به روابط نخبگان به سوالات ذیل پاسخ دهیم: چرا نخبگان سیاسی ایران معاصر پس از هر نوع همکاری و ائتلاف، و رسیدن به مقصود اولیه، گرفتار شکاف شدند و نتوانستند ائتلاف را تداوم بخشند؟ به عبارت دیگر، چرا پس از رسیدن به چیزی که برای آن مبارزه می‌کردند، نتوانستند «مصالحه» کنند و به صورت دموکراتیک به حل و فصل مسائل پردازند؟ قبل از پاسخ به این سوالات، لازم است مفهوم مصالحه و انواع روابط نخبگان تشریح شود.

مصالحه‌ی سیاسی توافقی است که در آن همه طرف‌ها در همکاری با یکدیگر به امتیازاتی دست می‌یابند. در یک مصالحه‌ی سیاسی انتظار می‌رود که همه طرف‌های مصالحه، علیرغم وجود اختلاف در خصوص موضوعی خاص، به امتیازاتی دست یابند که بدون مصالحه حاصل نمی‌شد. بنابراین مصالحه دربرگیرنده امتیازات متقابل است. در مصالحه همه طرف‌ها باید مواضع خود را تعدیل کنند و در راه رسیدن به توافق از برخی خواسته‌های خود کوتاه بیایند (Rostboll, 2017, 4).

مصالحه را باید چیزی متمایز از وفاق دانست. در حالت وفاق همه طرف‌ها در مورد حقانیت و درستی یک گزینه هم‌نظرند. در حالی که در مصالحه ممکن است هریک از طرف‌ها گزینه‌ای متفاوت از گزینه مورد توافق را ترجیح دهند اما به خاطر وجود اختلافات موجود، گزینه مورد توافق را می‌پذیرند. اجماع و وفاق به معنای عدم وجود اختلاف است و بنابراین در حالت اجماع مصالحه موضوعیت خود را از دست می‌دهد. پس با مصالحه اختلافات سیاسی مرتفع نمی‌شوند، اما اگر اختلافی وجود نداشته باشد مصالحه‌ی سیاسی موضوعیت خود را از دست می‌دهد (Rostboll, 2017, 3-5). تحقق مصالحه هم وابسته به شرایط ساختاری است و هم از شخصیت نخبگان سیاسی تأثیر می‌پذیرد؛ هرچند شخصیت نخبگان سیاسی خود متأثر از زمینه‌ی ساختاری است، اما برای تحلیل بهتر می‌توان بین این دو تفکیک قائل شد. پیش‌شرط ساختاری مصالحه، وجود شرایط دموکراتیک است. مصالحه در وضعیتی رخ می‌دهد که برخی از نیروهای سیاسی و اجتماعی امکان در پیش گرفتن رابطه‌ای سرکوبگرانه را در ارتباط با سایر نیروها در اختیار نداشته باشند. مصالحه مستلزم تکثر نیروهای سیاسی و عدم تمرکز منابع قدرت در دست یک یا چند گروه از آنهاست. این شرایط را معمولاً می‌توان در یک بستر از لحاظ سیاسی دموکراتیک یافت.

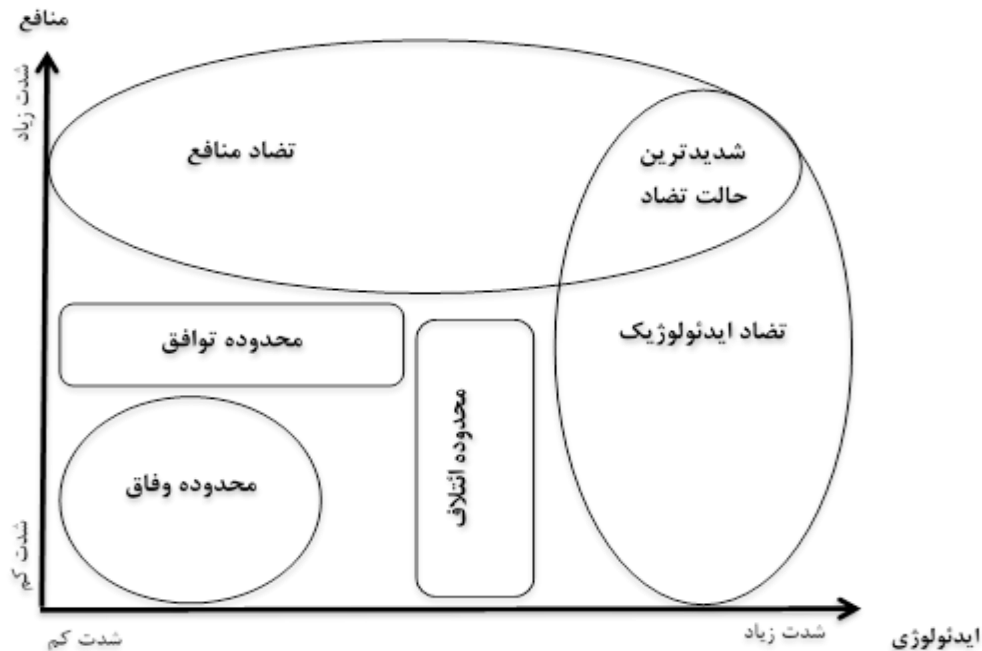
گوتمان و تامپسن مقاومت در برابر مصالحه‌ی دموکراتیک را در استحکام یافتن پدیده‌ای جستجو می‌کنند که خود به آن نام «ذهنیت سازش‌ناپذیر» داده‌اند. ذهنیتی که خود محصول زمینه ساختاری است نه لزوماً شخصیت نخبگان. از نظر آنها ذهنیت سازش‌ناپذیر مجموعه‌ای از ایستارها و استدلال‌هاست که سرسختی در اصول و بی‌اعتمادی به مخالفان را تشویق می‌کند و بیشتر ملازم شرایط جنبشی است. این ذهنیت را باید در برابر حالت مخالف آن - یعنی ذهنیت سازش‌پذیر - سنجید که مشوق تعدیل اصول و احترام به مخالفان است و ملازم با شرایط پساجنبشی است (Gutmann and Thompson, 2010).

مصالحه به معنای تسلیم شدن نیست اما در تاریخ معاصر ایران، که برای مدت‌ها میدان رقابت باورمندان به ایدئولوژی‌های سیاسی گوناگون بوده است، غالباً مفهوم و موضعی منفی و ننگ‌آور دانسته شده است. منازعات سیاسی گسترده و گاه خونین در تاریخ معاصر ایران برخی از محققین را متقاعد ساخته که فرهنگ سیاسی ایرانیان در گذشته و امروز تنها عرصه‌ی حاکمیت ذهنیت سازش‌ناپذیر بوده است. از این روست که «به هرگونه ندای سازش و مصالحه، انگ و بر چسب خیانت زده می‌شود. در این گونه فرهنگ سیاسی، سیاست، مشغله‌ای خصمانه تلقی گردیده و در آن بهترین راه حل برای تأمین منافع هر طرف، ادامه منازعه و عدم سازش به شمار رفته است.

ارزیابی این ایده که فرهنگ سیاسی نخبگان ایرانی آماده پذیرش مصالحه سیاسی نیست، نیازمند بررسی رفتارهای نخبگان سیاسی ایرانی در موقعیت‌هایی است که مصالحه امکان برآورده ساختن اهداف و تأمین منافع مشترک را برای نخبگان فراهم می‌کرده است. در ایران، اگرچه به ندرت می‌توان فضای دموکراتیک زمینه‌ساز مصالحه‌ی سیاسی نخبگان را در تاریخ پرفراز نشیب معاصر یافت، اما تحقق مصالحه در همین موارد نادر می‌توانست آینده‌ی ایران را به شکلی دیگر رقم زند و شاید مصالحه را به یک رویه و کنش معمول در بین نخبگان سیاسی بدل کند. در این مطالعه روابط نخبگان در چهار مقطع تاریخی بررسی شده است: انقلاب مشروطه، ملی شدن صنعت نفت، انقلاب اسلامی و دوره اصلاحات.

۲) چارچوب نظری: نخبگان سیاسی و روابط آن‌ها

منظور از نخبه در این نوشتار فرد یا گروهی است که ظرفیت به‌کارگیری منابع قدرت (نه لزوماً تملک منابع قدرت) را دارا باشد و کنش او پیامد اجتماعی مؤثر و مستمر در سطح کلان و در طول زمان را داشته باشد. مقصود از منابع قدرت، منابع چهارگانه‌ای است که مایکل مان (۲۰۱۲) آن‌ها را مطرح کرده است: قدرت ایدئولوژیک، اجرایی، نظامی و اقتصادی. در حالت کلی می‌توان روابط نخبگان را در دو بعد ایدئولوژیک و منافع تفکیک و بر اساس نوع و شدت، انواع رابطه را مشخص کرد. شکل ۱ نشان‌دهنده‌ی انواع رابطه بین نخبگان است.



شکل ۱: انواع رابطه نخبگان بر اساس نوع و شدت تضاد

روابط میان نخبگان برحسب میزان تضاد ایدئولوژیک و تضاد آن‌ها در منافع می‌تواند از وفاق تا نزاع آشکار متغیر باشد. در حالت وفاق شاهد کمترین تضاد ایدئولوژیک و تضاد منافع هستیم. به لحاظ منطقی وفاق می‌تواند ناشی از دو حالت باشد: حالت اول، تضاد شدید بین نخبگان که در گذشته وجود داشته و منجر به حذف دیگر گروه‌های نخبگی توسط گروه نخبه‌ی مسلط کنونی شده است؛ در این حالت نخبگان درون این گروه با یکدیگر وفاق خواهند داشت. در حالت دوم ساختار جامعه آقدر همگن است که تنها مستعد خلق یک گروه نخبه است. در واقع، در حالت وفاق تمام منابع قدرت (ایدئولوژیک، اقتصادی، اجرایی، نظامی) در دست یک گروه (عمدتاً نخبگان حاکم) متمرکز است و گروه‌های دیگر سهمی از آن ندارند.

تضاد ایدئولوژیک در سر طیف، تضادی وجودشناختی و نزاع در آن بر سر اصول اساسی است. در این نوع تضاد، ممکن است وجود یک گروه نخبه منوط به نبودن گروه دیگر باشد. معمولاً این نوع تضاد غیرقابل مذاکره و غیرقابل چانه‌زنی است؛ به همین دلیل شدت آن معمولاً بیش از تضاد منافع است. این نوع به آن‌چه کوزر تضاد غیرواقع‌گرایانه می‌نامد نزدیک است. واضح است که این نوع تضاد، تضاد منافع را هم دربرمی‌گیرد اما منشأ تضاد، ایدئولوژی است. تضاد منافع در کار اکثر اندیشمندان با عناوین مختلف به کار رفته است؛ از جمله واقع‌گرایانه (کوزر)، ابزاری (زیمل) یا تضاد منافع اقتصادی (مارکس و مارکسیست‌ها) (ترنر، ۱۳۹۳).

در حالت ائتلاف، دو یا چند گروه نخبه برای رسیدن به هدف مشترک یا مبارزه با دشمن مشترک به صورت موقت اختلافات را کنار گذاشته و ائتلاف می‌کنند. یا ممکن است قدرت برابر دو طرف، اجازه ادامه تضاد را به طور موقت ندهد و دو طرف مجبور به ائتلاف با هم شوند. مهم‌ترین ویژگی این حالت، موقتی بودن آن است. پس از رسیدن به هدف اولیه، معمولاً ائتلاف از هم می‌پاشد. در این حالت میزان اختلاف ایدئولوژیک بیش از اختلاف در منافع است. به همین دلیل هم احتمال بر هم خوردن ائتلاف پس از رسیدن به هدف مشترک بسیار است. حالت توافق پایدارتر از ائتلاف است. در این حالت منافع

مشترک بین گروه‌های نخبه برجسته شده و اختلافات کم‌رنگ می‌شود ولی همچنان تضاد بین گروه‌ها با شدت کم وجود دارد. در این حالت اختلاف ایدئولوژیک کمتر از اختلاف در منافع است به همین دلیل پایدارتر از ائتلاف است.

بر اساس تعریف از نخبگان و مدلی که در شکل ۱ ارائه شد، می‌توان گفت مصالحه نوعی از رابطه میان نخبگان سیاسی است که در محدوده توافق و ائتلاف سیاسی رخ می‌دهد؛ با این تفاوت که در بستری رخ می‌دهد که بستر دموکراتیک حداقلی وجود داشته باشد؛ منظور از بستر دموکراتیک حداقلی، استقلال انواع نخبه از یکدیگر و در دست داشتن میزانی از منابع قدرت چهارگانه است. در این طیف از روابط نخبگان، آن‌ها برای دست یافتن به هدفی مشترک موقتاً از اختلافات فیمابین درمی‌گذرند. با این وجود نمی‌توان هر نوع توافق یا ائتلاف سیاسی را معادل با مصالحه در معنای خاص آن دانست. در این نوشتار ضمن توجه به روابط همچون ائتلاف و توافق، مصالحه نوعی از ائتلاف و توافق دانسته می‌شود که در بستر دموکراتیک حداقلی رخ دهد. همانطور که گفته شد، وجود بستر دموکراتیک حداقلی برای تحقق مصالحه در شرایط برقراری ثبات سیاسی ضروری است. در شرایط سیاسی غیردموکراتیک، یعنی بستری سرکوبگرانه، از آن‌جا که تمرکز منابع قدرت در اختیار گروه خاصی از نخبگان سیاسی است، مصالحه موضوعیت خود را از دست می‌دهد. توافق یا ائتلاف سیاسی در شرایط غیر دموکراتیک غالباً میان نخبگان سیاسی مخالف با نخبگان حاکم و با هدف پایان دادن به رابطه‌ی سرکوبگرانه‌ی نخبگان حاکم با آن‌ها رخ می‌دهد. این توافقات یا ائتلاف‌های سیاسی که بیشتر در وضعیت‌های جنبشی اتفاق می‌افتند گاه می‌توانند به شکل‌گیری وضعیتی دموکراتیک یا نسبتاً دموکراتیک بینجامند؛ در غیر این صورت، حتی با تغییر نخبگان حاکم، رابطه سرکوبگرانه تازه‌ای میان حاکمان جدید با سایر نخبگان و نیروهای سیاسی پدید خواهد آمد که بستر مناسبی برای شکل‌گیری مصالحه‌ی سیاسی نیست، اما زمینه‌ی ائتلاف‌ها و توافقات‌های سیاسی جدید برای به زانو درآوردن نخبگان حاکم جدید را به وجود می‌آورد.

در شرایط دموکراتیک فرض بر آن است که هیچ یک از نیروها و نخبگان سیاسی تمرکز منابع قدرت را در دست ندارد و حداقلی از توزیع انواع قدرت در بین گروه‌های نخبگی متکثر وجود دارد. در چنین وضعیتی مصالحه گاه برای دستیابی به منافع و اهداف مشترک نیروهای سیاسی متفاوت ضروری است. در شرایط غیر دموکراتیک، چنانچه تمرکز منابع قدرت در اختیار یک نیرو یا گروه نخبه سیاسی باشد و این گروه مسلط موفق به برقراری ثبات سیاسی شده باشد، رابطه‌ی سرکوبگرانه میان گروه حاکم و سایر نخبگان برقرار خواهد بود که مصالحه به معنای دموکراتیک در آن جایی ندارد. اما در شرایط غیردموکراتیکی که با بی‌ثباتی سیاسی همراه است، همواره امکان ائتلاف یا توافق نخبگان سیاسی مخالف علیه نخبگان حاکم وجود دارد. این ائتلاف یا توافق سیاسی در شرایط غیردموکراتیک جنبشی می‌تواند به خدمت اهداف جنبش‌های سیاسی و اجتماعی برای پایان بخشیدن به سرکوبگری حاکمان دربیاید، اما نمی‌توان آن را معادل با مصالحه‌ی دموکراتیک در معنای خاص آن دانست.

بنابراین، مصالحه‌ی نخبگان سیاسی در ایران معاصر را می‌توان در دو بستر متفاوت ارزیابی کرد: زمانی که ثبات سیاسی حاکم است و در وضعیت جنبشی. همانطور که در مقدمه هم مطرح شد، تأکید این جستار بیشتر بر شرایطی است که ثبات سیاسی حداقلی بر سپهر سیاست کشور حاکم بوده است. جدول شماره ۱، رابطه‌ی مصالحه‌ی نخبگان با زمینه ساختاری را دو حالت ثبات و جنبش نشان می‌دهد.

جدول ۱: وضعیت مصالحه نخبگان در دو حالت ثبات سیاسی و وضعیت جنبشی

	شرایط غیر دموکراتیک	شرایط دموکراتیک	
ثبات سیاسی	سرکوب	مصالحه نخبگان	
وضعیت جنبشی	ائتلاف یا توافق نخبگان مخالف با نخبگان حاکم	مصالحه نخبگان	

در ادامه‌ی این نوشتار با کندوکاوی در تاریخ معاصر ایران، از یک سو به مهم‌ترین ائتلاف‌ها و توافقات نخبگان سیاسی ایرانی در شرایط جنبشی و از سوی دیگر فرصت‌هایی که نخبگان سیاسی ایرانی برای دستیابی به مصالحه در شرایط نسبتاً دموکراتیک داشته‌اند خواهیم پرداخت.

(۳) روش تحقیق

روش این مقاله مورد پژوهی چندگانه تاریخی می‌باشد. در مورد پژوهی چندگانه، چند مورد محدود انتخاب و به صورت عمیق مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نهایت سعی می‌گردد، افتراقات و اشتراکات مهم این موارد مشخص شود. در این رویکرد موردها به مثابه‌ی شاکله‌هایی از شرایط علی مرتبط مطالعه خواهد شد (ریگین، ۱۳۸۸، ۱۶). همچنین در این روش سعی می‌شود صورت‌بندی‌های متغیرهای مختلف ارائه گردد و علیت ربطی چندگانه (Delreux & Hesters, 2010) به کار گرفته شود.

در مطالعه موردی می‌توان چهار نوع طرح را بر مبنای تعداد موارد (یک مورد یا چند مورد) و واحدهای درون هر مورد (کل نگر یا جاگیر شده) از یکدیگر متمایز کرد: طرح تک‌موردی کل‌نگر، تک‌موردی جاگیر شده، چندموردی کل‌نگر و چندموردی جاگیر شده (Yin, 2003, 39). در اینجا طرح مورد استفاده «تک‌موردی جاگیر شده» است زیرا ما در اینجا با تک‌مورد، یعنی ایران معاصر سروکار داریم و از سوی دیگر، درون این تک‌مورد بزرگ‌های تاریخی مختلف از دوره‌های زمانی مختلف را بررسی می‌کنیم. بزرگ‌های تاریخی برای پاسخ به مسئله تحقیق عبارتند از: انقلاب مشروطه، نهضت ملی شدن نفت، انقلاب اسلامی، سال‌های نخستین پس از انقلاب و دوره اصلاحات.

(۴) یافته‌های تحقیق

ائتلاف و توافق سیاسی نخبگان در شرایط جنبشی

جنبش‌های اجتماعی مهم در تاریخ معاصر ایران حاصل ائتلاف نخبگان نماینده نیروهای اجتماعی مهم جامعه ایران بوده‌اند. نهضت مشروطه بدون ائتلاف روشنفکران، روحانیان و بازرگانان، که سه نیروی اجتماعی مهم ساختار جامعه ایران در عصر قاجار بودند، به ثمر نمی‌رسید. این سه در جریان مشروطه‌خواهی، ائتلاف نخبگان مخالف با حاکمان را تشکیل دادند که به گواه بسیاری از محققان برای پیروزی جنبش در مراحل اولیه ضروری بود (فوران، ۱۳۷۷، ۲۹۳). اکثر بازرگانان بزرگ به لحاظ ایدئولوژیک به روحانیان نزدیک بودند و بین آن‌ها وفاق ایدئولوژیک وجود داشت؛ ولی بیشتر روشنفکران، ایدئولوژی

Single or Multiple

Holistic or Embedded

کاملاً مخالف با روحانیان داشتند. با این حال تضاد ایدئولوژیک با دشمن بزرگ‌تر، یعنی نخبگان حاکم، باعث ائتلاف روشنفکران و روحانیان گردید. رابطه‌ی نخبگان حاکم با این سه، رابطه‌ای سرکوبگرانه بود. شاهان قاجار و استبدادخواهان تاحدودی تسلط بر منابع قدرت اجرایی، نظامی و اقتصادی را در اختیار داشتند. این کنترل اگرچه تام و تمام نبود، اما با منابعی که نخبگان مخالف در اختیار داشتند فاصله بسیار داشت. سنگینی کفه‌ی ترازوی کنترل منابع قدرت به نفع حاکمان، زمینه‌ی رابطه‌ای سرکوبگرانه را میان حاکمان و سایر نخبگان فراهم می‌کرد. روشنفکران، روحانیان و بازرگانان، مطابق با تعریف این نوشتار از نخبه، هر کدام بهره‌ای از برخی منابع قدرت داشتند که تجمیع آن‌ها می‌توانست مخالفان را به اهداف مشترکشان نزدیک کند. حاصل این ائتلاف دستیابی به اهداف اولیه مخالفان از جمله تشکیل مجلس شورای ملی بود.

در جریان نهضت ملی شدن نفت، نخبگان ملی و مذهبی بار دیگر در ائتلافی برای دستیابی به هدف مشترک به هم پیوستند. هدف ائتلاف نیروهای مختلف اجتماعی در نهضت ملی آن بود که ایران را از مدار وابستگی به غرب و قدرت‌های خارجی برهاند، در داخل به اصلاحات پر دامنه‌ای دست بزند و سلطنت مشروطه‌ی ایران را در مسیر دموکراسی هدایت کند. دستیابی به این اهداف مستلزم شکل‌گیری ائتلافی محکم و مردمی میان نخبگان سیاسی مخالف بود (فوران، ۱۳۷۷: ۴۲۴-۵). «این جبهه در واقع گروهی بود بی‌انسجام و گل‌وگشاد از عناصر مختلف، از ناسیونالیست‌های دو آتشه گرفته تا اصلاح‌طلبان سوسیالیست و افراطیون مذهبی» (سایکل، ۱۳۸۴، ۱۳۱). جبهه‌ی ملی رسماً متشکل از احزابی همچون حزب ایران، حزب زحمتکشان، مجاهدین اسلام و حزب پان‌ایرانیست بود. حزب توده نیز در جریان ارتباط پرفراز و نشیب با دولت مصدق در برخی مقاطع همراهی‌هایی با نهضت ملی نشان داد. گروه‌هایی از روحانیان به رهبری آیت‌الله کاشانی نقش پررنگی در تحولات مربوط به جنبش ملی داشتند (فوران، ۱۳۷۷، ۸-۴۲۷؛ الگار، ۱۳۸۴، ۳۲۲).

در جریان انقلاب اسلامی ملی‌گرایان، روحانیون و گروه‌های چپ‌گرا دست به دست هم دادند و ائتلافی را رقم زدند که نتیجه‌ی آن تحقق انقلاب اسلامی بود. آبراهامیان انقلاب اسلامی را حاصل ائتلاف میان طبقات متوسط سنتی (روحانیان و بازاریان) و طبقات متوسط جدید (روشنفکران و دانشجویان) به همراه کارگران و طبقه‌های پایین شهری می‌داند (آبراهامیان، ۱۳۷۷). کدی آن را نتیجه ائتلاف محرومان شهری با طبقات متوسط و کارگر می‌داند (کدی، ۱۳۸۱) و فوران می‌گوید انقلاب ایران با ائتلاف روحانیان، روشنفکران، بازاریان، پیشه‌وران، کارگران و طبقات حاشیه شهری ممکن شده است (فوران، ۱۳۷۷، ۵۵۶-۵۶۷).

محمدرضاشاه که با کودتای ۱۳۳۲ قدرت‌اش را تثبیت کرده بود، تا پایان دوران حکومت از بحران مشروعیت رنج می‌برد، با این حال تمرکز منابع قدرت، به‌ویژه قدرت اقتصادی حاصل از فروش نفت و قدرت نظامی و البته حمایت نظام جهانی، موجب دوام حکومت او تا آستانه انقلاب شد. نخبگان حاکم این دوره شامل شخص شاه، رده‌های بالای دیوان‌سالار و مقامات نظامی بلندپایه بودند. در این دوره نه تنها منابع قدرت نظامی، اقتصادی و اجرایی نخبگان حاکم افزایش یافته بود بلکه سازمان نخبگی آنان نیز به دلایل رشد دیوان‌سالاری نظامی و غیرنظامی، بهبود و تنوع راه‌های ارتباطی و نظام حزبی، منسجم‌تر شده بود. همچنین این رژیم باعث شده بود نمایندگان مجلس تحت سلطه‌ی نخبگان حاکم قرار گیرند و به نوعی اراده‌ی آنان را از طریق مجلس هموار کنند. سرمایه‌داران صنعتی و زمین‌داران بزرگ نیز از جمله نخبگان اقتصادی بودند. سرمایه‌داران صنعتی با توجه به یارانه‌ای که از دولت دریافت می‌کردند در وفاق کامل با نخبگان حاکم بودند و زمین‌داران بزرگ که در ابتدا با خطر اصلاحات ارضی روبرو شدند، پس از تعدیل آن تحت حمایت نخبگان حاکم قرار گرفتند و

رابطه‌ای از نوع توافق با آنان برقرار کردند. در مقابل تجار سنتی و صاحبان صنایع کارگاهی رابطه‌ای از نوع تضاد منافع با نخبگان حاکم داشتند. از طرفی تحولات ساختار فرهنگی موجب قدرت گرفتن مجدد روحانیان و روشنفکران شد. هر چند این دو گروه تنوع زیادی در درون خود داشتند و روابط متفاوتی با نخبگان حاکم داشتند اما در سال‌های پایانی رابطه‌ی آن‌ها با نخبگان حاکم بیشتر از نوع تضاد ایدئولوژیک بود. مهم‌ترین منبع قدرت این دو گروه قدرت ایدئولوژیک بود که با توجه به عدم مشروعیت نخبگان حاکم، توانستند در برابر آنان قدم کنند. بنابراین، مانند دوران مشروطه، تضاد ایدئولوژیک این دو گروه با نخبگان حاکم موجب ائتلاف آنان شد که در نهایت توانستند راه انقلاب را هموار کنند.

در این سه رخداد مهم تاریخ معاصر ایران، همواره با دستیابی یکی از طرف‌های توافق سیاسی به منابع قدرت بیشتر، توافق در هم شکسته است. رابطه نخبگان سیاسی حاکم در همه موارد فوق‌الذکر با نیروهای سیاسی مخالف یا رقیب رابطه‌ای سرکوبگرانه بوده است. در این شرایط هرگونه توافق یا مصالحه به خاطر رویکرد سرکوبگرانه حاکمان موضوعیت خود را از دست داده است.

فرصت‌های نخبگان برای مصالحه سیاسی در شرایط نسبتاً دموکراتیک

نخبگان سیاسی در ایران علیرغم موفقیت در دستیابی به ائتلاف‌هایی در شرایط جنبشی برای غلبه بر قدرت حاکم، در رسیدن به مصالحه‌های دموکراتیک غالباً ناکام بوده‌اند.

پس از پیروزی جنبش مشروطه شرایط نسبتاً دموکراتیکی فراهم شد که در آن امکان دستیابی به اهداف و منافع مشترک برای دو گروه روشنفکران و روحانیان فراهم بود. اما تضادهای ایدئولوژیک درون گروه‌های مشروطه‌خواه، پس از تحقق مشروطه، برجسته شد. دشمن مشترک (نخبگان حاکم) تضعیف شده و هدف برآورده شده بود. ائتلاف گسست و برخی روحانیان از جبهه مشروطه‌خواهی کنار رفته یا به جبهه ضد مشروطه پیوستند و زمینه را برای قدرت مجدد نخبگان حاکم فراهم کردند.

فوران معتقد است ائتلاف نخبگان در جریان نهضت مشروطه نخست در طول سال ۱۲۸۶ شمسی و در جریان تدوین متمم قانون اساسی و تعریف دقیق رابطه میان قوانین شرعی و عرفی گسسته شد. از نظر فوران «انقلاب شکست خورد زیرا ائتلافی که در انقلاب شکل گرفت مدام در حال تغییر بود و شکنندگی داشت، آنچنان که به هم چسباندن طیف ائتلافی‌ها از نظر سیاسی و ایدئولوژیک دشوار می‌نمود» (فوران، ۱۳۷۷، ۲۹۵). پس از افتتاح مجلس دوم و پیدایش دو جناح در درون مجلس که عقاید سیاسی متضادی داشتند، مبارزات پارلمانی آغاز شد (شجیعی، ۱۳۸۳، ۷۶). از این زمان به بعد اختلافات سیاسی بین اعضای ائتلاف افزایش یافت و رقابت حزبی مسالمت‌آمیز جای خود را به درگیری‌های شدید حزبی، تهمت‌ها و حتی ترور داد (سردارآبادی، ۱۳۷۸، ۱۰۲-۳). نخبگان حاکم «... به دستاویز مشروطه و مشروعه دو تیرگی به میانه ملایان، و به دستیاری آنان به میان مردم، انداخت و از این راه مجلس را سست و ناتوان گرداند» (کسروی، ۱۳۶۳، ۳۴۵). این وضعیت تا مجلس چهارم مشروطه ادامه یافت تا این که سرانجام ناکامی مجلس راه را برای به قدرت رسیدن رضاشاه هموار ساخت و زمینه روابط سرکوبگرانه سیاسی را بار دیگر پدید آورد (ازغندی، ۱۳۷۶، ۱۰۲؛ فاضلی و همکاران، ۱۳۹۳، ۱۱۴).

با شکست نخبگان حاکم و تحقق مشروطه و با تشکیل مجلس اول، تضادهای ایدئولوژیک درون گروه مشروطه‌خواهی نمایان شد. در حالی که بیشتر بازرگانان با روحانیان رابطه‌ای از نوع وفاق ایدئولوژیک داشتند، اکثر روشنفکران در تضاد ایدئولوژیک

با روحانیان و بازرگانان بودند. همین موضوع باعث از هم‌پاشیدن ائتلاف و کناره‌گیری برخی روحانیان از جبهه مشروطه‌خواهی و پیوستن برخی به جبهه ضد مشروطه شد و موجبات قدرت گرفتن دوباره نخبگان حاکم را فراهم آورد. روشنفکران نیز در مجموع منابع قدرت زیاد و سازمان نخبگی منسجمی نداشتند، در نتیجه، ترکیب مجلس ملی دوم که پس از کودتا تشکیل شد، بیشتر به دست عناصر محافظه‌کار افتاد. عدم وجود توافق یا وفاق بین نخبگان پیروز و چندپاره شدن آنان از یک طرف و قدرت گرفتن مجدد نخبگان حاکم به کمک روسیه از طرفی دیگر، موجب شکست ائتلاف در برابر نخبگان حاکم شد. بنابراین، ایجاد دموکراسی پارلمانی، توزیع قدرت و مشارکت در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی از جمله اهداف ائتلافی بود که مشروطه‌خواهی را به پیروزی‌های اولیه‌اش رساند. اما جوانه زدن شرایط نسبتاً دموکراتیک پس از تشکیل مجلس شورای ملی موجب آن نشد که مشروطه‌خواهان در این بستر نسبتاً دموکراتیک دست به مصالحه بر سر خواسته‌ها و منافع خود بزنند، بلکه برعکس آتش دشمنی و تفرقه بیشتر میان آنان افروخته شد.

در جریان جنبش ملی و در شرایط نسبتاً دموکراتیکی که در آغاز دهه ۳۰ شمسی در ایران پدید آمد، دو نیروی سیاسی ملی و مذهبی می‌توانستند با مصالحه، روندی را که به سقوط دولت ملی انجامید، تغییر دهند. اما فاصله گرفتن این دو یکی از عوامل مؤثر بر شکست جنبش در برابر استعمار و نیروهای وابسته به دربار بود. جنبش ملی شدن نفت نیز همچون نهضت مشروطه با ائتلاف نخبگان سیاسی در ابتدا به موفقیت‌های درخشانی دست یافت، اما همچون مشروطه با از هم‌پاشیدن ائتلاف مخالفان، دوباره رابطه سرکوبگرانه طرفداران شاه با دیگر نخبگان سیاسی حاکم شد و نیروهای اجتماعی زیر فشار قرار گرفتند (فوران، ۱۳۷۷، ۶-۴۴۵). اقدامات و اصلاحات مصدق پس از انتصاب مجدد، موجب شکاف در جبهه ملی، و از دست دادن حمایت برخی از متحدان پیشین شد. مخالفان اصلی در راه اصلاحات ریشه‌ای مصدق، «دربار، زمین‌داران بزرگ، ثروتمندان بزرگ و برخی افسران ارشد ارتش» (همبلی، ۱۳۸۴، ۶۶) بودند. علاوه بر این گروه‌ها، اقدامات پیشنهادی دولت و تمرکز همه قدرت‌ها در دست نخست‌وزیر موجب نارضایتی بعضی از اعضای ائتلاف مردمی و خاصه آیت الله کاشانی رئیس مجلس و مظفر بقایی رهبر حزب زحمتکشان شد (فوران، ۱۳۷۷، ۴۲۷). پس از آن که مصدق مشاهده کرد به طور روزافزونی از سوی جناح راست جبهه ملی تنها گذاشته می‌شود، ناگزیر به متحدان چپ روی آورد و به این حزب نزدیک شد و در اواخر سال ۱۳۳۱ آزادی‌های بیشتری به این حزب در خیابان‌ها داد. اما «حمایت حزب توده دشمنان مصدق را قادر ساخت که او را آلت دست جناح چپ قلمداد کنند» (همبلی، ۱۳۸۴، ۷۱). مصدق کم‌کم متحدان پیشین خود را از دست داد چرا که اصلاحات گسترده اجتماعی او با مشکل درآمد در حال کاهش نفت، بیکاری روزافزون و قیمت‌های بالای کالاهای مصرفی همراه شد (آبراهامیان، ۱۳۷۷، ۳۳۸). «آنان که از ائتلاف مردمی بریدند بطور غیرمستقیم به ائتلاف ضد مصدقی دربار، ارتشیان تصفیه‌شده، روحانیان محافظه‌کار مثل بهبهانی، زمینداران طرفدار انگلیس، بازرگانان عمده و مخالفان مصدق در مجلس کمک کردند» (فوران، ۱۳۷۷، ۴۳۳).

بنابراین می‌توان گفت، در جنبش ملی شدن نفت به تدریج منابع ایدئولوژیک دولت پس از شکاف در ائتلاف‌ها و کناره‌گیری روحانیان کاهش یافت و فرهنگ سیاسی غیرمذهبی جنبش نتوانست به تنهایی و بدون حمایت روحانیت از بسیج غیرنخبگان بهره‌بردار؛ همچنین حزب توده که توان بسیج مردم را داشت و از حمایت طبقه کارگر و برخی از روشنفکران برخوردار بود از جنبش بیرون مانده بود. قدرت اجرایی دولت با انحلال مجلس و مخالفت گروه‌های ذی‌نفع با اصلاحات، تقلیل یافت. بنابراین منابع قدرت مصدق که در ابتدای جنبش ملی کردن تا حدودی متکثر بود و میزان قابل ملاحظه‌ای داشت بواسطه

تضاد منافع با گروه‌های دیگر، به شدت تقلیل یافت. تکثر دیدگاه‌ها و تضاد منافع گروه‌های حاضر در جبهه ملی موجب عدم انسجام ذاتی در جبهه ملی شده بود. تا زمانی که یک هدف مشترک یعنی ملی کردن صنعت نفت وجود داشت، تمام این گروه‌ها ذیل جبهه ملی ائتلاف کرده بودند. زمانی که ملی کردن صنعت نفت حاصل شد، کم‌کم تضادهای درون جبهه مشخص شد. همزمان با تضعیف مصدق، شاه و دربار در حال قدرت گرفتن مجدد بود. آمریکا و بریتانیا به شدت بر علیه مصدق متحد شده بودند و از شاه و دربار حمایت می‌کردند و گروه‌های ناراضی از اصلاحات از جمله زمین‌داران بزرگ و افسران ارتش، به ائتلاف شاه، آمریکا و انگلیس پیوسته بودند.

با تحقق انقلاب اسلامی دوباره شاهد شکاف در بین نخبگانی هستیم که در شرایط جنبشی ائتلاف داشتند. گروه‌های چپ‌گرا، ملی‌گراها و اسلام‌گراها سه نیروی عمده‌ای بودند که علی‌رغم تضادهای ایدئولوژیک در برابر دشمن مشترک ائتلاف کردند. پس از انقلاب اما داستان تکرار می‌شود. تمرکز قدرت ایدئولوژیک، اجرایی و نظامی در دستان روحانیت و ذیل رهبری شخصیت کاریزماتیک امام خمینی (ره) است؛ تمرکز این منابع قدرت سبب در دست گرفتن اقتصاد و در نتیجه قبضه‌ی قدرت اقتصادی به دست روحانیت شد. در سوی دیگر، تکثر و تنوع گروه‌های چپ‌گرا (اسلام‌گرا تا مارکسیست) مانع انسجام این گروه شده بود و از قدرت ایدئولوژیک آن‌ها کاسته بود؛ همچنین این گروه از قدرت اجرایی و نظامی محروم بود. ملی‌گراها که از ابتدا قدرت ایدئولوژیک زیادی نداشتند به جز مقطع کوتاهی و ذیل دولت موقت بخش کوچکی از قدرت اجرایی را در دست داشتند؛ قدرت اجرایی اصلی در دست شورای انقلاب بود. بنابراین، بلافاصله بعد از انقلاب، با تمرکز منابع قدرت در دست روحانیان شرایط دموکراتیک تبدیل به وضعیت سرکوبگرانه شد و امکان مصالحه را از بین برد. تضادهای ایدئولوژیک این سه گروه امکان این مصالحه را سلب می‌کرد.

بار دیگر در دهه سوم انقلاب می‌توان شرایط نسبتاً دموکراتیک ضروری برای شکل‌گیری مصالحه سیاسی میان نخبگان را پس از به قدرت رسیدن دولت اصلاح‌طلب محمد خاتمی در دوم خرداد ۱۳۷۶ یافت. از ویژگی‌های بارز این دوران شکل‌گیری دو گفتمان سیاسی اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی است. این دو گفتمان چنان گسترده و پهن دامنه بودند که جمعیت‌های سیاسی پیشین را نیز در خود جای دادند (جعفرپور و قزل‌ایاق، ۱۳۹۲، ۸-۱۳۶). اصلاح‌طلبی طیف وسیعی از گروه‌های سیاسی را دربرمی‌گرفت که گاه افکار و ایده‌آل‌های سیاسی بسیار متفاوتی با هم داشتند. این تکثر درونی مدارا و همکاری بیشتر میان نیروهای مختلف اصلاح‌طلب را ایجاب می‌کرد. همچنین آن‌ها، حتی در هنگام پیروزی‌های پیاپی انتخاباتی‌شان، کنترل همه منابع قدرت را در اختیار نداشتند و از این رو لازم بود برای دستیابی به اهداف خویش به مصالحه‌هایی با جریان مقابل تن دهند (مقصودی و راهبر، ۱۳۹۴، ۲۲۷). تفرق تدریجی نخبگان ناهمسو با حاکمان رفته رفته جنبش اصلاحات را تضعیف کرد و در نهایت با پیروزی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ اصلاحات به پایان خط رسید.

اصلاح‌طلبان برای توافق، مصالحه و همراه کردن دیگر نخبگان حاکم با خود تلاش و برنامه‌ریزی مؤثری انجام ندادند یا اساساً توان و اراده آن را نداشتند و یا به دلیل حمایت زیاد مردمی چنین نیازی را احساس نمی‌کردند و به همین دلیل تمام توان آن‌ها صرف تقابل با جناح مخالف شده و تنها به رادیکالیزه و خشونت‌آمیز شدن فضا و از سوی دیگر انفعال و عقب‌نشینی انجامید. حاصل عملکرد اصلاح‌طلبان از یک منظر گسترش تعارضات در درون جبهه دوم خرداد و تقویت و تثبیت شکاف‌ها با جریان سیاسی رقیب بر اثر ناکامی یا ناتوانی در دستیابی به مصالحه‌ای سیاسی بود. ناتوانی در مصالحه یکی از اسباب شکست فرایند تغییرات دموکراتیک، واکنش شدید مخالفان و نیز بسته شدن بیش از پیش فضای سیاسی در ایران شد. آن‌ها

نتوانستند تدروها و نیروهای رقیب را متقاعد به همراهی کنند و از این رو به سمت تقابل رفتند. رادیکالیسم ایجاد شده در درون نیروهای اصلاح طلب، ناکامی در مصالحه با رقبای سیاسی در نهایت منجر به سقوط اصلاح طلبی و تغییر فضای سیاسی جامعه ایران گردید (مقصودی و راهبر، ۱۳۹۴، ۲۲۷-۲۳۳). هر چند هر دو طیف اصلاح طلب و اصول گرا درون ساختار سیاسی مشروعیت قانونی داشتند اما می توان ردپای تضاد ایدئولوژیک بین این دو گروه را دید اما اختلاف نظرهای ایدئولوژیک میان این دو به هیچ وجه شدت تضادهای ایدئولوژیکی که تاکنون برشمردیم نداشت و به لحاظ تاریخی از این حیث نیز فرصت برای مصالحه نخبگان سیاسی فراهم بود. در چنین شرایطی که می توان گفت هر دو جناح تاحدودی منابع قدرت متعدد را در اختیار داشتند، هر جناح تثبیت خود را در حذف دیگری می دید و نه از سوی اصلاح طلبان و نه اصول گرایان اقدامی برای مصالحه صورت نگرفت و روز به روز تضاد ایدئولوژیک این دو گروه برجسته تر شد به نحوی که در دوره های بعدی شاهد حذف تدریجی اصلاح طلبان رادیکال از سوی نخبگان حاکم هستیم.

همانطور که ملاحظه شد، در تاریخ معاصر ایران ائتلاف همواره در بستری غیر دموکراتیک و در شرایط جنبشی رخ داده است. وجود دشمنی مشترک که غالباً متشکل از نخبگان حاکم است شکل‌گیری ائتلاف را میان نیروهای سیاسی مخالف اجتناب‌ناپذیر می‌کند. چرا که نخبگان مسلط به دلیل برخورداری از قدرت نظامی، اجرایی و اقتصادی معمولاً با نخبگان مخالف رابطه‌ای سرکوبگرانه دارند. هنگامی که راه مصالحه با نخبگان حاکم بسته است، نخبگان مخالف که هر کدام از منابع قدرت محدودی برخوردارند چاره‌ای جز ائتلاف با یکدیگر برای غلبه بر نخبگان حاکم نمی‌بینند.

اما تجربیات تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد در شرایط نسبتاً دموکراتیک و غیرجنبشی که در آن قدرت دشمن مشترک تضعیف شده است، نخبگان رقیب تن به مصالحه با یکدیگر نمی‌دهند و تفرق نیروهای آنان در غالب موارد ناخواسته به تقویت دوباره دشمن مشترکشان می‌انجامد.

اما برای تبیین عدم مصالحه در شرایط نسبتاً دموکراتیک چه می‌توان گفت؟ چرا نخبگان سیاسی که پیش از رسیدن به هدفی مشترک دست به دست هم دادند، ائتلاف کردند و به اهداف اولیه رسیدند به سادگی دچار شکاف شدند؟

عوامل مختلفی برای تبیین می‌توان برشمرد؛ اولین و مهم‌ترین دلیل را باید در دل مفهوم ائتلاف جستجو کرد. گفتیم ائتلاف موقتی است و یک عامل بیرونی مانند دشمن یا هدف مشترک آن را ممکن می‌سازد. در شرایط پساجنبشی، وقتی هدف حاصل شده است اختلافات بنیادین گروه‌های متنوع عیان شده و شکاف را سبب می‌شود. در تاریخ معاصر ایران، آنچه همواره این شکاف را رقم زده تفاوت عمیق در ایدئولوژی‌هایی است که نخبگان سیاسی حامل آن بودند. پس از انقلاب مشروطه، تضاد نوگرایان و اسلام‌گرایان در دوگانه مشروطه-مشروع برجسته شد. در جریان ملی شدن نفت، سیاست‌های مصدق به انحاء مختلف با آموزه‌های چپ و اسلام‌گرایی فاصله داشت. پس از انقلاب، جمع دیدگاه‌های چپ‌گرا، اسلام‌گرا و ملی‌گرا ممکن نبود و در نهایت زمانی که دولت اصلاحات بر سر کار بود، اصلاحات فرهنگی و سیاسی اصلاح‌طلبان در تضاد عمیق با بنیادگرایان اسلامی بود. تأکید بر این شکاف‌های ایدئولوژیک به معنای کم‌اهمیت جلوه دادن تضاد منافع این گروه‌ها پس از جنبش نیست؛ در دنیای واقع نمی‌توان ایدئولوژی و منافع را از یکدیگر تفکیک کرد اما آنچه مشخص است شکاف‌ها و حذف‌ها بر مبنای تضادهای ایدئولوژیک دنبال می‌شد. اما تضاد ایدئولوژیک هرگز به خودی خود نمی‌تواند حذف و طرد را ممکن سازد. آنچه این امر را امکان‌پذیر می‌سازد دسترسی به منابع قدرت و سازمان‌نخبگی گروه‌های نخبگی است. هر چه منابع قدرت کمتر و سازمان‌نخبگی نامنسجم‌تر باشد، امکان حذف از سوی نخبگان رقیب بیشتر می‌شود. عدم دسترسی گروه‌های نخبگی به منابع چندگانه قدرت، امکان چانه‌زنی آن‌ها را تقلیل می‌دهد. پس از تحقق مشروطه، روشنفکران که با ائتلاف با روحانیان اسم و رسمی یافته بودند از روحانیت بریدند و عملاً هیچ منبع قدرتی در دست نداشتند. روحانیت در این برهه روشنفکران را طرد کرد اما به دلیل شرایط آن برهه و فقدان دسترسی به منابع قدرت متکثر نتوانست به گروه مسلط تبدیل شود و دربار زمام امور را مجدداً در اختیار گرفت. روحانیان فقط قدرت ایدئولوژیک را در دست داشتند؛ همراهی همیشگی بازاریان با روحانیت به آن‌ها استقلال اقتصادی نیز اعطا کرده بود اما این استقلال به در دست داشتن قدرت اقتصادی ختم نشد. شکاف در مجلس و چندپارگی آن سبب شده بود تمرکز قدرت اجرایی در دستان شاه باشد؛ قدرت نظامی هم در اختیار شاه بود و روسیه نیز در این حوزه کمک‌های بسیاری به محمدعلی‌شاه کرد. در چنین شرایطی موازنه

قدرت بین گروه‌های نخبگی از بین رفت و دربار توانست خود را به عنوان نخبه‌ی مسلط معرفی کند. پس از جریان ملی شدن نفت دوباره شاهد برهم خوردن موازنه قدرت هستیم: با شکاف بین مصدق و جنبه ملی با دیگر گروه‌های حاضر در جنبش، فقط قدرت اجرایی در دست آن‌ها باقی ماند اما کاهش عواید نفت به دلیل تحریم صنعت نفت ایران باعث شد عملاً این شکل از قدرت هم پایدار نماند. از آن سو مهم‌ترین منبع قدرت حزب توده و کاشانی قدرت ایدئولوژیک بود که امکان بسیج مردمی را فراهم می‌کرد. با شکاف پیش آمده بین این گروه‌ها و تضعیف آن‌ها دوباره نخبگان حاکم برآمدند و قدرت را در دست گرفتند. در سال‌های پس از انقلاب، روحانیت هم قدرت ایدئولوژیک برتر را در دست داشت و هم از طریق شورای انقلاب قدرت اجرایی را در اختیار گرفته بود. با اختیار داشتن قدرت اجرایی، منابع اقتصادی و نظامی هم عملاً به دست این گروه افتاد. تمرکز انواع منابع قدرت در دستان روحانیت نیاز به مصالحه با دیگر گروه‌ها را از بین برد. در دوره اصلاحات، هر چند بخشی از قدرت اجرایی در دستان اصلاح‌طلبان بود و از این طریق مقداری قدرت اقتصادی نیز حاصل شده بود اما در طرف مقابل، بنیادگرایان قدرت نظامی، قدرت اجرایی از طریق نهادهای موازی با دولت و قدرت اقتصادی را در اختیار داشتند. قدرت ایدئولوژیک دو طرف نیز تا حدودی برابر بود. بنابراین موقعیت پایین دست اصلاح‌طلبان این امکان را به بنیادگرایان داد تا با حذف و طرد آن‌ها تسلط کامل‌تری بر منابع مذکور داشته باشند.

عامل دیگری که ریشه در دوره جنبش دارد و مانع مصالحه‌ی نخبگان در شرایط پساجنبشی شد، این است که تمام نخبگان پساجنبش، نخبگان جنبشی بودند و همانطور که گاتمن و تامسون (۲۰۱۰) مطرح می‌کنند دارای ذهنیت سازش‌ناپذیر بودند. این نخبگان هرگز تصویری از مصالحه و کوتاه آمدن از مواضع خود را نداشتند و آن را یک گام به عقب می‌دانستند. این نکته در تمام مواردی که در این نوشتار به آن پرداخته شد مشهود است. شاید در مورد دوره اصلاحات اینگونه به نظر برسد که جنبشی در کار نبوده است اما جنبش اصلاح‌طلبی پیش از دوم خرداد ۱۳۷۶ ویژگی‌های عام هر جنبشی را دارد. کنش اصلاح‌طلبان رادیکال در این دوره به سمت حذف و طرد هسته‌ی کلاسیک قدرت پیش می‌رفت که نمونه‌ی بارز آن تحصن در مجلس ششم و نامه‌ای است که اصلاح‌طلبان رادیکال خطاب به رهبری نوشتند. در طرف مقابل نیز احساس خطر اصول‌گرایان از قدرت ایدئولوژیک رو به فزونی اصلاح‌طلبان سبب شد تا رویکرد حذف و طرد اصلاح‌طلبان کلید بخورد که مصداق بارز آن رد صلاحیت‌های گسترده در انتخابات مجلس هفتم بود.

می‌توان گفت تداوم شرایط جنبشی در تاریخ معاصر ایران موجب تعدد و نفوذ بیشتر نخبگان جنبشی در مقایسه با نخبگان پساجنبشی شده است که بیشتر در شرایط ثبات و وضعیت‌های دموکراتیک به کار می‌آیند. نخبگان جنبشی کمتر اهل مصالحه‌اند و می‌کوشند با همان ذهنیت سازش‌ناپذیر شرایط جنبشی در موقعیت‌های باثبات عمل کنند. بر این اساس شاید یکی از دلایل اصلی بی‌توجهی نخبگان سیاسی ایرانی به مصالحه، تداوم شرایط جنبشی و نهادمندی ذهنیت سازش‌ناپذیر جنبشی در فرهنگ سیاسی نخبگان سیاسی ایرانی باشد. این فرهنگ سیاسی نهادمند شده مانع از شکل‌گیری مصالحه میان نخبگان حتی در شرایط باثبات و نسبتاً دموکراتیک شده است. بنابراین، در برهه‌های تاریخی متعدد در تاریخ معاصر ایران و در شرایطی که وضعیت پساجنبشی امکان نوعی مصالحه را بین نخبگان سیاسی فراهم کرده بود، هرگز مصالحه‌ای رخ نداد و تمام انرژی نخبگان سیاسی صرف حذف و طرد دیگری صرف شد. چه بسا در هر یک از این موقعیت‌ها مصالحه‌ای رخ می‌داد، وضعیت اقتصادی و سیاسی کشور چنان نبود که هم اکنون است.

- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶) *ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب*، تهران: نشر قومس
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱) *دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران: دوره‌ی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: نگاه معاصر.
- ترنر، جانانا اچ. (۱۳۹۳) *نظریه‌های نوین جامعه‌شناختی*، ترجمه‌ی علی اصغر مقدس و مریم سروش، تهران: جامعه‌شناسان.
- جعفرپور، رشید و ایمان حسین قزل‌ایاق (۱۳۹۲) «بررسی ائتلاف‌های سیاسی در جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی*، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱۲۳-۱۵۲.
- ریگین، چارلز (۱۳۸۸) *روش تطبیقی، فراسوی راهبردهای کمی و کیفی*، ترجمه محمد فاضلی، تهران: نشر آگه.
- سایکل، امین (۱۳۸۴) «سیاست خارجی ایران»، در آوری، پتر و همکاران، *تاریخ ایران دوره‌ی پهلوی: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، دفتر دوم از جلد هفتم از مجموعه‌ی تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، صص ۱۱۱-۱۵۰، تهران: جامی.
- سردارآبادی، خلیل (۱۳۷۸) *موانع تحقق توسعه سیاسی در دوره سلطنت رضاشاه*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- شجعی، زهرا (۱۳۸۳) *نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی*، تهران: سخن
- فاضلی، محمد؛ علی کریمی و معصومه اشتیاقی (۱۳۹۳) «رویکرد ساختاری-نهادی به علل ناپایداری ائتلاف مشروطه‌خواهان»، *فصلنامه جامعه‌شناسی تاریخی*، دوره ۶، شماره ۱، صص ۹۳-۱۳۶.
- فوران، جان (۱۳۷۷) *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران*، ترجمه‌ی احمد تدین، تهران: خدمات فرهنگی رسا.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۰) *تضاد دولت و ملت*، ترجمه‌ی علی‌رضا طیب، تهران: نشر نی.
- کدی، نیکی (۱۳۸۱) *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی
- کسروی، احمد (۱۳۶۳) *تاریخ مشروطه‌ی ایران*، چاپ شانزدهم، تهران: امیرکبیر.
- الگار، حامد (۱۳۸۴) «نیروهای مذهبی در ایران سده‌ی بیستم»، در آوری، پتر و همکاران، *تاریخ ایران دوره‌ی پهلوی: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، دفتر دوم از جلد هفتم از مجموعه‌ی تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، صص ۳۰۶-۳۴۳، تهران: جامی.
- مقصودی، مجتبی؛ راهبر، اهورا (۱۳۹۴) «نگرش انتقادی از درون به اصلاح طلبی در جمهوری اسلامی ایران: درس‌هایی برای مصالحه»، *پژوهشنامه علوم سیاسی*، دوره یازدهم، شماره اول، صص ۲۱۳-۲۳۶.
- مقصودی، مجتبی؛ رضاپور قوشچی، محمد (۱۳۹۷) «امکان یا امتناع مصالحه در گفت‌وگوهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، دوره چهاردهم، شماره ۵۳، صص ۴۱-۷۲.
- همبلی، گاوین (۱۳۸۴) «یکه‌سالاری محمدرضاشاه (۱۳۲۰-۱۳۵۷)»، در آوری، پتر و همکاران، *تاریخ ایران دوره‌ی پهلوی: از رضاشاه تا انقلاب اسلامی*، دفتر دوم از جلد هفتم از مجموعه‌ی تاریخ ایران کمبریج، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب‌فر، صص ۴۷-۱۱۰، تهران: جامی.

- Delreux, T., & Hesters, D. (2010). Solving contradictory simplifying assumptions in QCA: presentation of a new best practice. COMPASS Working.
- Gutmann, Amy; Thompson, Denis (2010) “The mindset of political compromise”, Reflections, Vol 8, No 4, Pages 1125-1143.
- Mann, Michael (2012). The sources of social power: Global empires and revolution, 1890–1945 (Vol. 3). New York: Cambridge University Press.
- Rostboll, Christian F (2017): “Democratic respect and compromise”, Critical Review of International Social and Political Philosophy, Vol 20, No 5, Pages 619-635.
- Yin, Robert. K. (2003). case study research: design and methods. Thousand Oaks: Sage
- Zonis, Marvin (1971). The Political Elite Of Iran. Princeton: Princeton university press.